



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۹/۰۵

سید جاوید دانشیار¹

عوامل ناکامی دولت سازی مدرن در افغانستان بعد از توافق نامه بن

چکیده:

با توجه به شواهد تاریخی-تجربی، روند دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم با موانع و چلنج‌های زیادی مواجه بوده و نسبتاً موفقیت‌آمیز نبوده است. افغانستان هم از جمله کشورهای جهان سوم است که در روند دولت‌سازی با چلنج‌ها و موانعی زیادی روبرو بوده است. حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ و حضور نیروهای بین‌المللی به رهبری ایالات متحده آمریکا در افغانستان، نقطه عطف در تاریخ نوین این کشور بشمار می‌رود. آمریکا در سال ۲۰۰۱م افغانستان را به بهانه مبارزه با تروریسم اشغال نمود و پس از آن اقداماتی را در رابطه به دولت‌سازی روی دست گرفت. اما اقدامات آمریکا در رابطه به دولت‌سازی در افغانستان، موفقیت‌آمیز نبوده و منجر به ناکامی آن شده است. عوامل متعدد و گوناگونی باعث شد که روند دولت‌سازی مدرن در افغانستان به ناکامی منجر شود. سوال اصلی در این تحقیق آن است که عوامل مهمی که باعث ناکامی دولت‌سازی مدرن در افغانستان بعد از توافق‌نامه بن شده است کدام‌ها اند؟ فرضیه تحقیق این است که عوامل همچون شکاف‌های قومی-نژادی، سیاست‌گذاری قومی، ناکارآمدی رهبران سیاسی، فقر فرهنگی، جغرافیایی مهم ژئوپولیتیک افغانستان که همواره مورد استعمار قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است، عدم توافق بر سر منافع ملی و تفکرات به شدت سنتی و عقب‌مانده از جمله عوامل مهمی ناکامی دولت‌سازی مدرن در افغانستان بوده‌اند. در این تحقیق از روش توصیفی-تبیینی استفاده شده است. زمان مطالعه پس از توافق نامه (۲۰۰۱) را در بر می‌گیرد.

کلمه‌های کلیدی: دولت‌سازی، دولت مدرن، توافق‌نامه بن، آمریکا، ناکارآمدی، سیاست‌ورزی قومی

مقدمه

دولت جدید ریشه در ویستفالیای دارد که در سال ۱۶۴۸، در طی یک فرایند تاریخی شکل گرفت. نظم مبتنی بر قانون مکتوب، غیر شخصی شدن قدرت، انتقال قدرت از شاه به ساختار حکومتی و در واقع پایان حکومت فئودالیسم و ایجاد نظم سیاسی جدید در قالب حکومت سرزمینی. کشوری افغانستان از زمان تاسیس تا اکنون فاقد یک دولت مقدر برای تامین امنیت سرحدات، تامین رفاه، آزادی و عدالت اجتماعی بوده است. به عبارت دیگر کشوری افغانستان با بحران حاکمیت سرزمینی و بخصوص در سده‌های اخیر همواره با دولت‌های ناکام و ضعیف مواجه بوده است. دولت‌های افغانستان عمدتاً در دسته «دولت ضعیف-ملت ضعیف» جای می‌گیرند. فقدان اقتدار داخلی و تشدید مناقشات قومی در افغانستان موجب تشدید و عمیق‌تر شدن آناش و هرج و مرج در این کشور شده و آثار و پیامدهای منطقه‌ای آن نیز بر امنیت سرحدی کشورهای همسایه تاثیرگذار بوده است.

دوره تاریخی نوین افغانستان با حضور نیروهای بین‌المللی، نشت بن و شکل‌گیری حکومت موقت و انتقالی به رهبری حامد کرزی در سال ۲۰۰۱ آغاز شد. بر بنیاد فیصله‌نامه بن سه گروه عمده سیاسی و جهادی، جریان روم با طرفداران محمد ظاهر شاه پادشاه سابق، تکنوکرات‌های غرب نشین و گروه‌های مجاهدین در ساختار قدرت مشارکت داده شدند. گروه طالبان در این نشت دعوت نشدند (سانچارکی، ۱۳۹۹: ۶-۷). در فیصله‌نامه بن که به تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ تحت نظریات نماینده سازمان ملل متحد به امضاء رسید، بر ضرورت ایجاد تشکیلات اضطراری موقت تاکید گردید. البته با درک این ضرورت که تشکیلات موقت از اقتشار وسیع جامعه افغانستان نمایندگی کنند. طرح جدیدی نظام سیاسی در ظاهر، یک نظام دموکراتیک بود که با سپری شدن یک دوره پنج ساله و طی شدن مراحل نظام‌سازی

¹ محصل فاکولتة حقوق و علوم سیاسی پوهنتون بلخ

Email: sayedjawid.danishyar111@gmail.com

د پاپو شمیره: له 1 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولی

هچون: برگزاري انتخابات، لويه جرگه يا اجلاس بزرگ ملي براي مشروعيت تاسيس نظام سياسي جديد، تدوين قانون اساسي و اعطاي آزادي هاي سياسي و اجتماعي به نهادهاي مدني، تقويت و تائيد شد. با وجود اين، شكي نيست كه ابهامات و مشكلات زيادي در ارتباط با ساختار و ماهيت نظام سياسي وجود داشته است. با كمك هاي خارجي در روند دولت سازي گام هايي برداشته شد، اما اين گام ها براي ايجاد دولت فراگير و دموكراتيک محدود بوده و با موانع و چلنج هاي زيادي مواجه بوده است. مشكلات گوناگون فرهنگي، امنيتي، اجتماعي، اقتصادي و به طور كلي، عدم اطمينان از ثبات سياسي هنوز هم در اين کشور، مسئله اصلي به شمار مي آيند.

در اين تحقيق از روش توصيفي-تبيني استفاده شده است. زمان مطالعه پس از توافق نامه (۲۰۰۱) را در بر مي گيرد. پرسش اساسي در اين تحقيق اين است كه مهمترين عوامل كه منجر به شكست و ناکامي دولت سازي مدرن در افغانستان شده است چه بوده اند؟ فرضيه تحقيق اين است كه موانع فراروي دولت سازي مدرن عبارتند از: شكاف هاي قومي-نژادي، ناکارمدي سياسي، فقر فرهنگي، جغرافيايي ژئوپولتيك افغانستان كه همواره مورد توجه و استعمار قدرت هاي بزرگ قرار گرفته است، عدم شكل گيري هويت ملي، عدم توافق بر سر منافع ملي و تفكرات سنتي و عقب مانده.

۱- مباني نظري:

مفاهيم «دولت» و «دولت سازي» از مفاهيم مهم و اساسي در علم سياست بوده و همواره مورد بحثي پژوهشگران و انديشمندان قرار گرفته است. كلمه دولت از ريشه لاتين State به معني ايستادن و به صورت دقيق تر از كلمه Status به معني وضع مستقر و پابرجا گرفته شده است. کاربرد كلمه Status در خصوص وضع کشور يا حاکمي خاص، خواه پاپ يا امپراتور كاملاً موجه بوده است. (ابطحي و ترابي، ۱۳۹۴: ۵۵) دولت به سازماني اطلاق مي شود كه در درون سرحدات جغرافيايي و هم در رابطه با ساير موجوديت هاي مستقل اعمال حاکميت مي كند (فرهنگ علوم سياسي اكسفورد، ۱۳۸۱: ۵۴۲). دولت را داري انواعي مختلف ميدانند: دولت بر مبناي نظريه حق الهي، قراداد اجتماعي، ابزارگونگي دولت، حقيقي دولت، كارکردگري دولت و اجبار و فشار خارجي. دولت بزرگترين نهاد، سازمان، بازگير و مهمترين قشري يك جامعه محسوب مي شود. مفهوم دولت سازي جوان تر از مفهوم دولت است و تقريباً به دوران پيدايش دولت مدرن برميگردد. قبل از اين كه دولت مدرن شكل بگيرد دولت ها شكل هاي ديگري داشت كه زير عنوان دولت هاي سنتي قرار مي گرفتند. دولت هاي سنتي شكل هاي گوناگون مانند دولت-شهرها، نظام هاي فيودالي، امپراتوري هاي پاتريمونيال، امپراطوري هاي كوچرو و امپراتوري هاي بروكراتيک و متمرکز داشتند. اما دولت مدرن متولد عصر جديد است و خصوصيات و مشخصات آن با دولت سنتي متفاوت است. دولت مدرن ريشه در قرن شانزدهم و هفدهم دارد. بر مبناي عهد نامه وستفاليا پس از جنگ هاي سي ساله اروپا (۱۶۱۸-۱۶۴۸) دگرگوني هايي در نظام سياسي به وجود آمد، كه از آن جمله، سست شدن پايه قدرت كليسا، به وجود آمدن دولت هاي مستقل، تبديل شدن منشاء حاکميت از الهي به ملي، تثبيت سرحدات جغرافيايي و حاکميت در داخل سرحدات كشوري مستقل، تضعيف نظام فيوداليسم و تثبيت دولت-كشور بود. عهدنامه وستفاليا را مي توان نقطه شروع مفهوم دولت به معنای امروزي دانست؛ يعني شروع نظام دولت هاي اروپايي بر پايه اصل توازن قوا كه موجب اين اصل براي جلوگيري از سلطه يك يا چند دولت بر دول ديگر با توسل به ايجاد اتفاق هاي نظامي سعي مي شد تساوي ميان قواي مخالف ايجاد گردد (حميد رضا و همكاران، ۱۳۸۰). برداشت امروزي از دولت مدرن بر ميگردد به ماكس وابر كه در دهه ۱۹۲۰ طرح شد. از نظر وابر دولت مدرن از نهادهاي سياسي، اداري و امنيتي تشكيل شده است. برقراري نظم و امنيت، قانونگذاري، قضاوت و حل اختلافات، انسجام و وحدت بخشي در جامعه، توزيع عادلانه كالاها و ارايه خدمات در جامعه بدون در نظر داشت تبعيض و برقراري حاکميت قانون از كاركردهاي مهم دولت مدرن به حساب مي آيند (سردارنيا، حسيني، ۱۳۹۳: ۴۲).

دولت مدرن با طرح صلاحيت انحصاري دولت سرزميني سه ادعای اساسي را به ميان آورد: لزوم كنترول سرزميني توسط دولت؛ يعني دولت مدرن در درون سرزمين خود بر كل سازمان ها تشكيلات و گروه هاي داخلي تفوق و برتري دارد و يگانه سازمان صاحب اقتدار است. دوم، به دست آوردن انحصار اعمال خشونت بر مردم تحت حكومت؛ يعني تسلط دولت بر وسائل انحصاري اجبار و اعمال آن در قلمرو سرزميني، حق مشروع دولت قلمداد مي شود. و در واقع دولت مدرن مركب از دو عامل سلطه و مقبوليت ميگردد. و سوم، تشكيل نهادهاي دولتي؛ اگرچه دولت ماهيت سياسي دارد اما همچنان دولت ها ابعاد ديگري قدرت همچون نظامي، اقتصادي و فرهنگي را براي تحكيم قدرت سياسي به كار مي گيرند. چرا كه دولت مسئول مديريت بحران، اعلام جنگ و صلح، حل و فصل اختلافات، برقراري نظم و امنيت، مديريت امور اقتصادي، وضع قوانين و مقررات و ديگر امور است (عبدخدايي، ۱۳۹۳: ۱۰۶-۱۰۵).

دولت سازي مركب از دو كلمه «دولت» و «سازي» است كه اشاره به ساختن دولت به شيوه خاص دارد. در اصطلاح دولت سازي به معنای عمده بودن اين فرايند است. در واقع به دليل دخالت نيروي سيستمي خارجي در عمليات

تشکیل دولت پسوند «سازی» به آن افزوده شده است. و اصطلاح «پروژه دولت‌سازی» برای آن استفاده می‌شود. در برابر آن، اصطلاح تشکیل دولت قرار دارد. و در واقع دولت سازی به عنوان یک فرایند مورد نظر است، و عموماً جنبه دورنی دارد و سیر طبیعی خود را می‌پیماید، و از آن تحت عنوان «فرایندی دولت‌سازی» یاد می‌کنند. (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۱-۳۲) دولت سازی ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بلندمدت است که این نهادها شامل قوه مقننه، قوه قضاییه و کارگزاران اجرایی مانند آموزش و پرورش و حمل و نقل هستند (قوام و زرگر، ۱۳۸۸: ۲۱۵) کیت جگرز دولت‌سازی را چنین تعریف می‌کند «به طور مفهومی، دولت-سازی معمولاً به عنوان توانایی دولت برای انباشت قدرت تعریف شده است. دولت سازی روندی است که دولت نه تنها از نظر سودمندی اقتصادی و اجبار حکومتی بلکه همچنین از نظر قدرت نهادی و سیاسی رشد پیدا می‌کند» (فرجی راد و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۶). همچنان چارلی تیلی دولت‌سازی را چنین توصیف می‌کند: «دولت‌سازی تلاشی است برای پیدا کردن پرسنل تخصصی، کنترل روی منطقه متحد، وفاداری و پایداری، نهادهایی دائمی با یک دولت متمرکز و مستقل که امتیازات انحصاری اعمال زور علیه جمعیتی معین را در اختیار دارند» (۱۹۷۵: ۷۰). مرکز توسعه جهانی، دولت سازی را ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بلندمدت می‌داند (اونیل، ۱۳۹۱: ۴۰). به دولت از دو منظر بیرونی و درونی دیده می‌شود؛ یکی اینکه دولت پدیده‌ای درونی است و منشأ داخلی دارد، یعنی ریشه در داخل دارد و توسط نیروهای داخلی یک کشور شکل می‌گیرد. دیگر اینکه، دولت ریشه در بیرون دارد و پدیده‌ای بیرونی است که توسط نیروهای خارجی بر مردم یک سرزمین تحمیل می‌شود (باهوش فارذقی و خلیلی، ۱۳۹۴: ۶۴۹-۶۵۰). دانشمندان و صاحب نظران، شکل‌گیری دولتهای مدرن در غرب به خصوص در اروپا را یک امر درونی که سیر طبیعی خود را پیموده است و آن را برآمده از بطن تحولات تاریخی و اجتماعی این کشورها می‌دانند. در حالی که دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم را بیشتر پیروی و الگو برداری از غرب می‌دانند. دولت سازی در اروپا یک فرایند طبیعی و درون‌زا را طی نمود و طی چندین سده در نهایت، دولت-ملت سازی به عنوان شکل نهایی و مسلط سازمان سیاسی در اروپا ظهور کرد، اما در جهان سوم فرایند دولت‌سازی به صورت مصنوعی و با تأثیرپذیری از عوامل خارجی و فراملی صورت پذیرفت. (فصیحی، ۱۳۹۳: ۴۲). پدیده دولت‌سازی تاریخ دیرینه دارد، کشور های پیش‌رفته جهان مانند ایالات متحده آمریکا و برخی کشورهای اروپایی در زمینه دولت‌سازی پیشرفت‌ها و دستاوردهای چشم‌گیری داشته است. پدیده دولت‌سازی پس از جنگ جهانی دوم در جهان سوم رشد و سرعت بیشتری پیدا کرد. بعد از جنگ سرد، گونه جدیدی از دولت-ملت‌سازی که عمدتاً از تجارب دهه ۱۹۹۰م در بالکان، عراق و افغانستان استنباط می‌شود، یک عامل خارجی همواره تلاش می‌کند با برنامه‌ریزی دقیق و سیاست‌های حمایتی خود روند دولت-ملت‌سازی را در کشور دیگری هدایت و مدیریت کند (امینیان، قهرودی، ۱۳۹۰: ۱۵).

۲- سابقه دولت مدرن در افغانستان

از لحاظ تاریخی افغانستان تا ۱۹۲۳ فاقد حکومت مرکزی بود و به صورت فیودالی و تحت حاکمیت قبایل مختلف رهبری و مدیریت می‌شد. در این دوره این کشور فاقد قانون اساسی و نظام سیاسی مدرن بود. در سال ۱۹۲۳م با روی کار آمدن حکومت حبیب‌الله خان این کشور برای نخستین بار از قانون اساسی برخوردار شد. در زمان امان الله خان فرزند ارشد حبیب الله خان با تأثیرپذیری از کمال آتاترک، اولین بار به یک سلسله اصلاحات در عرصه فرهنگی-اجتماعی و مدرن‌سازی دولت دست زد. لغو بردگی، کشف حجاب، تصویب و تسوید قانون اساسی مدرن که در آن به برابری انسانی، حقوق شهروندی و آزادی طبیعی تأکید شده بود، مبارزه با خرافات و مقید کردن نهاد روحانیت و مراکز مذهبی، نوسازی سیستم آموزشی، مجهز کردن ارتش به تجهیزات مدرن، ساختن کارخانه های تولیدی و... از مهمترین اصلاحات امانی در جهت ساختن دولت مدرن بود. اما به نسبت اینکه این اصلاحات با ارزش های سنتی و فرهنگی حاکم در جامعه افغانستان در تعارض قرار گرفت، باعث قیامی مردمی و سرنجام باعث تبعید وی در خارج از کشور شد. بعد از آن نادرخان توسط لویه جرگه در سال ۱۹۳۰م به عنوان پادشاه افغانستان برگزیده شد. در این زمان مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی و منبع قانونگذاری به رسمیت شناخته شد. سومین قانون اساسی افغانستان در زمان محمد ظاهرشاه به تصویب رسید. این قانون اساسی بر مبنای قانون سلطنت مشروطه تصویب شد. در این دوره شریعت مبنای قانونگذاری شناخته شد. ولی افغانستان دارای نظام عرفی بود و بیشترین صلاحیت متعلق به شاه می‌شد. انتخابات که در سال ۱۹۶۵م صورت گرفت منجر به تاسیس مجلس نمایندگان شد (سردانیا، حسینی، ۱۳۹۳: ۴۶-۴۷). به عبارت دیگر «طی سال‌های حکمرانی ظاهرشاه، افغانستان دهه‌های چهارگانه «اختناق» (۱۹۴۶-۱۹۳۳)، «آزمون دوکراسی» (۱۹۵۳-۱۹۴۶)، «اقتدار گرایی» (۱۹۶۳-۱۹۵۳) و «برقراری دموکراسی» (۱۹۶۳-۱۹۷۳) را سپری کرد.» (نتوال و اسلامی، ۱۳۹۸: ۱۶۰). سرانجام در سال ۱۹۷۳م حکومت

ظاهر شاه توسط کودتای که توسط سردار محمد داود خان صورت گرفت، سقوط کرد، و برای اولین بار نظام جمهوری در این کشور شکل گرفت. داود خان با الغای قانون اساسی ۱۹۶۴م و انحلال مجلس، ساختار اقتدارگرایانه را در پیش گرفت. بر اساس قانون اساسی ۱۹۷۷م تنها راه انعکاس خواسته های اجتماعی از طریق نظام تک حزبی² ممکن بود. بر اساس قانون اساسی، اصول همچون دموکراسی، آزادی، تحکیم نظام جمهوریت، حاکمیت ملت و تعیین سن رأی دهی به رسمیت شناخته شد. ولی با آن هم داود خان بر توسعه اقتصادی بیشتر از توسعه سیاسی ارزش قایل بود و آن را مقدم می دانست. (یوسف زهی، نجف زاده، ۱۳۹۷: ۹۲).

با کودتای خونین نظامی ۷ ثور ۱۳۵۷ که به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر علیه حکومت سردار محمد داود خان، نخستین رئیس جمهور افغانستان صورت گرفت، افغانستان را وارد یک جنگ طولانی نیابتی کرد. این کودتا باعث شد تا گروه های جهادی با حمایت غرب در برابر نظام کمونیستی شوروی صف آرایی کنند. احزاب جهادی مثل حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و یونس خالص، اتحاد اسلامی سیاف، محاذ ملی گیلانی، نجات ملی مجددی و... در این جنگ شرکت داشتند. با پیروزی احزاب جهادی بر ارتش سرخ، نیروهای این کشور خاک افغانستان را ترک گفتند. با خروج ارتش سرخ شوروی، افغانستان به ثبات نرسید، بلکه دوباره دچار آشوب و جنگ های داخلی گردید. از این فرصت نیروهای تازه نفس طالبان استفاده نموده و با تسخیر بیش از ۸۰ درصد خاک افغانستان به این کشور حاکم شد. (ابطحی، ترابی، ۱۳۹۳: ۶۱-۶۲). در این دوره تاریک اندیشی و استبداد کامل بر کشور حاکم شد و تمام نشانه های دولت مدرن در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محو شد.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا طی یک حمله توریستی از سوی القاعده مورد حمله قرار گرفت. و ایالات متحده طی یک حمله نظامی با متحدین خود به حاکمیت طالبان در افغانستان پایان داد. در اول اکتبر ۲۰۰۱م این کشور اعلام کرد که حاضر است از برنامه باسازی افغانستان تحت سرپرستی سازمان ملل متحد حمایت کند. شرایط چنان پیش آمد که باید دولت جدید جایگزین طالبان تشکیل می شد. به همین منظور کنفرانس بین المللی در شهر بن آلمان با حضور رهبران قبایل مختلف تشکیل شد. اشتراک کنندگان اصلی این کنفرانس دو گروه عمده بود؛ جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان که از نیروهای مقاومت تاجیک، ازبیک، هزاره و برخی دیگر گروه ها نمایندگی می کرد. گروه دوم را گروه روم تشکیل می داد که از محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان و دیگر شخصیت های که در تبعید به سر می بردند، نمایندگی می کرد. بلاخره این موافقتنامه با فشارهای ایالات متحده و کشورهای عضو اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد در پنجم دسامبر ۲۰۰۱ به امضا رسید. تشکیل نهادهای سیاسی؛ شکل گیری قانون اساسی؛ تشکیل کمیسیون هایی مانند کمیسیون مستقل حقوق بشر، کمیسیون برگزاری لویه جرگه اضطراری و کمیسیون عدلی و همچنان برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه از مهمترین مواردی است که در این موافقتنامه روی آن تاکید صورت گرفت (رحیمی، ۱۳۹۸: ۱۲۴-۱۲۷). اما نظام حقوقی و سیاسی که در بن پایه ریزی شد، همخوانی و سازگاری چندانی با واقعیت های عینی جامعه افغانستان نداشت و به جای حل مشکل افغانستان باعث بحران سیاسی شد و در جمع کردن تمام گروه های سیاسی و قومی زیر یک چتر ناکام بود.

۳- جغرافیایی ژئوپولیتیک افغانستان

قرار گرفتن افغانستان بر سر راه جاده ابریشم و مجاورت آن با قدرت های بزرگ منطقه ای چون روسیه و چین و مهمتر از آن فقدان یک دولت مقتدر در داخل، این کشور را به یک کشور حایل مبدل کرد. کشورهای حایل نقش ضعیف در سیاست های منطقه ای، فرامنطقه ای و بین المللی بازی می کنند. کشورهای حایل معمولاً از سوی یکی از قدرت های بزرگ اشغال و تقسیم می شوند. بطور مثال افغانستان در دوران بازی بزرگ بین بریتانیا و روسیه تزاری، در دوران جنگ سرد بین آمریکا و شوروی و پس از آن در ۱۱ سپتامبر به اشغال قدرت های بزرگ در آمد. در طول تاریخ افغانستان به عنوان میدان بازی قدرت های بزرگ مانند روسیه، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا قرار گرفته است. موقعیت جغرافیایی سیاسی این کشور در حاشیه امنیتی هارتلند (ریملند) قرار دارد (هادیان، ۲۰۱۰: ۱۴۳-۱۵۵). هارتلند موقعیت ستراتیژیک است که کشورهای چپ قوی و چپ نسبتاً ضعیف سعی دارند آن را در تسلط خود داشته باشند. نظریه هارتلند را سرهلفورد مکیندر انگلیسی (۱۹۶۱-۱۹۴۷) مطرح کرد. وی به این نظر بود که در هر قاره نقاط مهم و ستراتیژیک وجود دارد که تسلط بر آن نقاط به مثابه تسلط بر قلب همان قاره است و هر ابر قدرت تلاش به تسلط آن دارد (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۰).

افغانستان به عنوان هارتلند آسیا یکی از نقاط مهمی است که در طی قرون مختلف مورد توجه قدرت های بزرگ بوده و هم اکنون نیز در آسیا در مرکز ثنوری هارتلند قرار دارد. اما امروزه معنی هارتلند تغییر یافته و هارتلند امروزی

داود خان با تاسیس یگانه حزب دولتی (حزب انقلاب ملی)، به سمت حزب مخالف حرکت کرد. اگر چه² حزب دموکراتیک خلق در این دوره در قدرت سهیم بود.

هارتلند ایدئولوژیکی است، به طوری که هر کشوری بر این هارتلند (شامل آسیای مرکزی، افغانستان، پاکستان و...) تسلط یابد می تواند سیاست جهانی را تغییر دهد (همان). «موقعیت مرکزی ضمن دارا بودن امکانات و بهره مندی از امکانات جغرافیایی، خطرناک و حساس نیز جلوه می کند، به طوری که ممکن است به نواحی و کشورهای که چنین خصیصه های جغرافیایی دارند به علل و جهات تاریخی و سیاسی صدمات جبران ناپذیر وارد آید.» (شکوئی، ۱۳۶۷: ۲۵۴). همین موقعیت ستراتیژیک و مناسب افغانستان، طمع قدرت های بزرگ را برانگیخته است و همواره عامل برای اشغال این کشور بوده است (همان، ۱۳۶۷: ۲۵۸-۲۵۷). در پهلوی دیگر مناقشه ای افغانستان با پاکستان بر سر خط فرضی دیورند یک معضله نازل شده از دهه های گذشته تا اکنون بوده که پروسه دولت سازی را با مشکل مواجه کرده است. خط مرزی دیورند ۱۳۱۱ ق بین هند بریتانیایی و افغانستان به امضاء رسید که باعث جدایی قوم پشتون در دو سوی مرز گردید. داعیه مالکیت بر این منطقه از گذشته ها تا امروز مورد مناقشه و تنش میان دو کشور قرار گرفته است. ببرک کارمل ادعاء کرد که چیزی بنام خط مرزی بین المللی بین افغانستان و پاکستان وجود ندارد. همچنان دکتر نجیب الله رئیس جمهور سابق افغانستان به این عقیده بود که مسئله خط مرزی دیورند باید بین هندوستان و افغانستان حل گردد نه پاکستان، چون سند خط مرزی دیورند در زمان انگلیس ها در سال ۱۳۱۱ ق بین هند بریتانیایی و افغانستان منعقد گردیده بود، و تا این تاریخ کشوری بنام پاکستان وجود نداشت (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۶). پاکستان امنیت و ثبات افغانستان را در تقابل با امنیت ملی خود فرض می کند و همواره تلاش کرده که افغانستان را از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی وابسته به پاکستان نگهدارد. همچنان مشکلات هند و پاکستان بر سر مسئله کشمیر بسیار پیچیده است. و در واقع حل منازعات پاکستان و افغانستان وابسته به حل منازعات هند و پاکستان می باشد. رقابت هند و پاکستان برای نفوذ در افغانستان همواره نقش مهمی در بی ثباتی افغانستان داشته است. پاکستان با سیاست عمق راهبردی همواره در تلاش نفوذ در افغانستان برای مقابله با تهدیدات هند و جلوگیری از محاصر شدن از خاک افغانستان بوده است (پیشگاهی فرد و رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۱۲-۱۱۳).

۴- ساختار تباری

افغانستان یک جامعه چند قومی است، پشتون ها، تاجیک ها، ازبک ها و هزاره ها در این جامعه گروه های عمده قومی را تشکیل می دهند. گروه های قومی دیگر، چون ترکمن ها، نورستانی ها، بلوچ ها، پشه ای ها و ... به ترتیب از عمده ترین گروه های قومی در این کشور هستند. اقوام عمده این کشور ساختار، ارزش ها، وابستگی ها و پیوستگی های مختلف دارند. پشتون ها به رغم داشتن یک ساختار قبیله ای و ارزش های «پشتون والی» و احیاناً اتحاد و یکدستی در مقابل اقوام و گروه های دیگر، به شاخه ها و قبایل مختلف تقسیم می شوند، که شاخه های ابدالی و غلزایی در این میان از تقسیمات درون قومی به حساب می روند. هزاره ها که بیشتر در مناطق مرکزی و مراکز برخی از شهرهای عمده زندگی می نمایند، ساختار قبیله ای مشخصی ندارند و ساختار قدیمی تسلط میر، سادات و ... تا حدی بر این قوم کاهش یافته است. قومیت مشترک و مذهب شیعی دوازده امامی ویژگی های مشترک این قوم را تشکیل می دهد. در طرف دیگر ازبک ها و ترکمن ها بیشتر در شمال کشور زندگی می کنند، ساختار قومی ویژه ای دارند. برخی از اقوام ترکمن هنوز بافت قبیله ای خود را دارند. این اقوام بر اثر سیاست های غیر عادلانه ای حکومت های متعدد، در محرومیت به سربرده و زمینه های رشد هویت جمعی تا اواخر قرن بیستم میان این اقوام محدود به نظر می رسد. زبان ازبکی-ترکمنی و قومیت مشترک را می توان از خصایص این قوم برشمرد. تاجیکان ساختار قبیله ای ندارند و هویت شان را فرهنگ و منطقه گرایی تشکیل می دهد. ولایت ها، ولسوالی ها و دره ها در افغانستان بیشتر معرف هویت تاجیک ها به شمار می روند (رحیمی، ۱۳۹۸: ۸۶-۸۸). افغانستان دارای اقلیت های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی فراوانی است، و این پراکندگی، بسترساز شکاف ها، تنش ها و کشمکش های فراوانی در طول تاریخ افغانستان بوده و مانعی فراوری یکپارچگی ملی به حساب می آید (روا، ۱۳۷۰: ۷۳). محیط مجزا و مرزبندی شده، ساکنین را با باورها و خصلت های محیطی خاصی ای پرورش داده است که این ویژگی ها عمدتاً از همدیگر متفاوت هستند. ساکنین محیط تحت تاثیر خصوصیات محیطی رفتارها و باورهای را کسب نموده اند که متاثر از شرایط همان منطقه است. تاثیرات که محیط های گوناگون در شخصیت روحی روانی، رفتار و تربیت اجتماعی ساکنین خود ایجاد کرده است، متفاوت و گاهی باعث به وجود آمدن تعارض در شیوه و کیفیت زندگی اجتماعی و آداب قبیله ای، هنجارها، تجربیات و ارزش های عشیره ای می شود. (فرجی راد، درخور و ساداتی، ۱۲۱-۱۲۰).

تفاوت های فرهنگی و رفتاری ساکنان محیط های مختلف با یکدیگر مثل قندهار با بامیان، هرات و پکتیا، بدخشان و فاریاب؛ روحیه درونگرایی قومی-محیطی میان ساکنان مناطق مختلف را تشدید بخشیده است. همچنان بی اعتمادی بین اقوام در نتیجه عدم تشابه خصلت های محیطی و فقدان تعامل بین قومی؛ و واکنش در مقابل هنجارها، نمادها و ارزش های اجتماعی و فرهنگی قبایل دیگر، زمینه های ایجاد دولت مدرن را تخریب نموده است. (واعظی، ۱۳۸۱، ۷۱).

۴-۱. سیاست‌گذاری قومی

افغانستان از لحاظ تنوع قومی و فرهنگی، چهارمین کشور در قاره آسیا (پس از هند، چین و مالزی) بشمار می‌رود. بیش از پنجاه گروه قومی و صدها قبیله و عشیره با گویش‌های مختلف در این کشور به سر می‌برند. احصایه مشخصی از جمعیت و تعداد اقوام در افغانستان وجود ندارد؛ اما قانون اساسی افغانستان (۱۳۸۲) به طور کلی چهارده قوم را به رسمیت شناخته است: پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرقیز، قزلباش، گوجر و براهوی. همچنان قوم سادات در زمان حکومت محمد اشرف غنی به عنوان قوم مستقل به رسمیت شناخته شد. جنگ‌ها و آشوب‌های چهار دهه اخیر در افغانستان شکاف‌های عمیق اجتماعی-فرهنگی را در میان اقوام ایجاد نمود (تنیوال و اسلامی، ۱۳۹۸: ۱۵۲-۱۵۳). بعضی از محققان و تحلیل‌گران مسائل تاریخی به این عقیده اند که تخم سیاست قومی و نفاق اجتماعی توسط امیر عبدالرحمن در افغانستان کاشته شد و در دهه‌های بعد حاکمان و رهبران سیاسی در افغانستان از این رویش پیروی کردند. بنیاد قومی و قبیله‌ای قدرت سیاسی در افغانستان به انحصار کامل قدرت منجر شد و مانع تقسیم عادلانه قدرت و مشارکت مردم در اقتدار سیاسی گردید. این انحصار و تمرکز قدرت زمینه‌های شکل‌گیری یک دولت مدرن و ملی که با مشارکت واقعی نخبگان میسر بود، تخریب کرد و باعث از بین رفتن اعتماد ملی و فساد شد. (انیشمند، ۱۳۹۱: ۷۵).

۴-۲. کنفرانس بن و سیاست‌ورزی قومی

توافقنامه بن پس از ۹ روز ملاقات در میان احزاب گوناگون، در سامبر ۲۰۰۱ به امضا رسید. این توافقنامه در پی تأسیس یک ساختار دولت موقت بود و مسیر را برای انتقال قدرت به صورتی گسترده تدوین کرد (ابطحی، ترابی، ۱۳۹۴: ۷۱-۷۲). اگرچه مبنای ایجاد دولت جدید در بن بر اساس مدنیت و ارزش‌های مدنی گذاشته شد، اما سایه سنگین قومیت بر کنفرانس بن نیز سایه افکند. با توجه به نظر سنجی‌ها معلوم می‌شود که عبدالستار سیرت وزیر عدلیه حکومت شاهی محمد ظاهرشاه از شانس بیشتر برای ریاست دولت جدید برخوردار بود، چون نسبت به آقای حامد کرزی بیشترین رای را کسب کرده بود. اما به نسبت این‌که به قوم ازبیک تعلق داشت، ایالات متحده آمریکا و برخی از افراد معنود دیگر از جمله رهبران جبهه‌ی متحد ملی که طرفدار ریاست یک پشتون‌تبار بودند، حامد کرزی را به عنوان رئیس دولت موقت برگزیدند (سانچارکی، ۱۳۹۹: ۱۲۳). جیمز دابینز مامور ارشد وزارت امور خارجه آمریکا در کتاب خاطرات خودش می‌نویسد که در جریان مذاکره و گفت‌وگوهایش با رهبران اتحاد شمال بر سر رهبری و زعامت دولت موقت، اولین بار نام حامد کرزی را از زبان عبدالله عبدالله وزیر خارجه برهان‌الدین ربانی شنیده است که برایش شگفت‌آور بود (دابینز، ۱۳۹۱: ۳۵).

سایه سنگین قومیت در کنفرانس بن بستر شکل‌گیری یک دولت مدرن و ملی در افغانستان را تخریب نمود. کابینه برآمده از کنفرانس بن رنگ و بوی قومی داشت: ۱۱ پشتون، ۸ تاجیک، ۵ هزاره، ۳ اوزبیک، و بقیه به دیگر اقلیت‌های تعلق داشتند. ترکیب دولت انتقالی از نظر قومی عبارت از ۱۶ پشتون، ۷ تاجیک، ۵ شیعه هزاره، ۳ ازبک و بقیه سایر اقلیت‌ها بودند (شفیعی، ۱۳۸۳: ۲۵). با گذشت زمان سنت تقسیم قدرت بر مبنای قوم به یک قانون تبدیل گردید. ترکیب تیم رهبری دولت از سه قوم بزرگ، رئیس دولت: پشتون، معاون نخست: تاجیک و معاون دوم: هزاره، به قومیت مبنای رسمی بخشیده شد و اصل شهروندی و معیار شایستگی و لیاقت به فراموشی سپرده شد و چندان مورد توجه قرار نگرفت (سانچارکی، ۱۳۹۹: ۱۲۵).

۵- ناکارآمدی سیاسی

عوامل سیاسی در ابعاد مختلف به عنوان یک چلنج عمده فرا روی شکل‌گیری دولت مدرن و ملی بوده و منجر به ناکامی آن شده‌اند. کشمکش‌های داخلی برای دستیابی به قدرت سیاسی در افغانستان همواره از طریق جنگ و آشوب بوده و مردم هیچ نقشی اساسی را در شکل‌گیری حکومت نداشته است. همچنان وابستگی دولت‌ها و زمامداران افغانستان به حمایت خارجی چه در عرصه کسب قدرت سیاسی و چه در جهت تداوم اقتدار با میزان متفاوت در دوسده اخیر بخش از چلنج‌ها در روند دولت‌سازی مدرن بوده است. نبود تعریفی واضح، مشترک و مشخص از ارزش‌های ملی و منافع ملی، یکی دیگر از عوامل شکست دولت ملت‌سازی بوده است. ارزش‌های ملی ارزش‌های فرا زبانی و مذهبی است و بین تمام شهروندان مشترک است. و منافع ملی نیز منافع تمام ملت است که به وسیله آن ملتی خود را از سایر ملت‌ها متمایز می‌دانند. هویت ملی یکی از مؤلفه‌های ارزشمند بشمارد می‌رود که بسیاری از نخبگان سیاسی افغانستان از آن تصویری روشن ندارند (بلخی، ۱۳۹۹: ۸۵-۸۶).

کثرت پذیری و مشارکت سیاسی از الزامات و مؤلفه‌های شکل‌گیری دولت ملی شمرده می‌شود. استبداد سیاسی و انحصارگرایی بر مبنای تبعیض قومی، قبیله‌ای، زبانی و مذهبی بستر این مشارکت را تخریب می‌کند. تصامیم یک جانبه، انحصار طلبانه و فردی رهبری حکومت در عرصه سیاسی بستر دولت ملی و مدرن را همواره تخریب کرده است. زورمندان محلی و فرماندهان جهادی که با سازوکارهای دولت‌سازی و دولت‌مداری و اصول و ارزش‌های دولت مدرن آشنای چندان نداشتند، سهم بیشتری در قدرت داشتند، و در پست‌های بلندی حکومتی فعالیت می‌کردند، در حالی که برای افراد متخصص و آن‌های که با واقعیت‌های عینی جامعه افغانستان و هم با ارزش‌های مدرن آگاهی داشتند، شانس کمتری برای ایفای نقش در ساختار نظام میسر گردید. و در واقع آن‌ها به جایی توجه به ضرورت‌ها و اولویت‌های دولت‌سازی مدرن در افغانستان فضایی بی‌اعتمادی سیاسی، قومی، زبانی را دامن زدند. (سانچاکی، ۱۳۹۹: ۹۶-۹۴).

کشمکش‌های سیاسی نفس‌گیر و خسته کننده روند دولت‌سازی مدرن و شکل‌گیری نهادهای اساسی دولت را با چلنج مواجه ساخت، زیرا که طیف نخبگان سیاسی و قدرت‌های محلی نیز بیکار ننشستند و برای حفاظت از منافع خود و رفع تهدیدهای بی‌شمار از خویش هر چی بیشتر به یکدیگر نزدیک شدند و به تضعیف قدرت دولت کمر بستند. حضور تعدادی زیادی فرماندهان و مجاهدین در پارلمان علی‌رغم میل و خواست رهبری حکومت و خارجی‌ها، تحکیم موقعیت‌های سیاسی و اداری زورمندان محلی و از همه مهم‌تر تصویب قانون «مصالحه و آشتی ملی» در سال ۲۰۰۷ در پارلمان (وفایی زاده، ۱۳۹۳: ۲۷۷). تقابل و رویارویی دو طیف از گروه‌های سیاسی و جهادی در داخل کشور، اثرات و پیامدهای منفی روی روند دولت‌سازی مدرن گذاشت و شکاف‌های قومی را عمیق و عمیق‌تر ساخت.

۶- مدل دولت-ملت‌سازی امریکایی

دانشمندان و محققین بر اساس منشاء پیدایش دولت و تجارب تاریخی، دو مدل را برای دولت-ملت‌سازی در نظر گرفته اند. مدل اول که به مدل اروپایی معروف است، مختص به جوامع اروپایی می‌دانند. بر اساس این مدل ابتدا ملت شکل می‌گیرد و بعداً بر اساس آن دولت تشکیل می‌شود. و به همین لحاظ به این مدل، مدل از پایین به بالا نیز گفته می‌شود. در این مدل، دولت-ملت‌سازی روند طبیعی خود را طی می‌کند، چون ابتدا یک فرهنگ واحد و هویت مشترک در میان ساکنین یک سرزمین به وجود می‌آید و بعداً این ساکنین برای بهبود رفاه خود دولت را شکل می‌دهند. معمولاً این هویت قومی ابتدا در چهره قوم تبلور پیدا می‌کند، و نهایتاً با افزایش میزان همبستگی و یکپارچگی و سوق دادن وفاداری‌ها از سطح قوم به سطح ملت، در قالب دولت ملی در می‌آید. و اساساً قوم مبنای ملت در مدل اروپایی است. در برابر مدل اروپایی، مدل امریکایی قرار دارد. این مدل استنباط شده از تجربه ایالات متحده امریکا است، چون با مهاجرت‌هایی که به امریکا صورت گرفت، پشرفت‌های اروپایی در عرصه نهادسازی و دولت‌سازی وارد امریکا شد. در این مدل دولت‌سازی مقدم بر ملت‌سازی است، یعنی ابتدا یک دولت قوی با نهادهای توسعه یافته ساخته می‌شود و آنگاه دولت به عنوان یگانه برنامه‌ریز با ابزارهایی مختلف از جمله نیروی ناسیونالیسم و رشد حقوق مدنی و شهروندی به ساختن ملت یکپارچه و واحد اقدام می‌کند (ابطحی، ترابی، ۱۳۹۴: ۵۷-۵۸). در مدل امریکایی، افرادی مانند کالین پاول^۳ و ریچارد هاس^۴ معتقدند که ملت‌سازی با بهسازی اقتصاد بازار، اصلاح نظام آموزشی، جامعه مدنی و توان‌مندسازی زنان صورت می‌گیرد نه با اصلاحات سیاسی. در واقع اساس مدل امریکایی مدنی بوده و اساس مدل اروپایی قومی می‌باشد.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده امریکا یک برنامه سه جانبه را را برای دستیابی به امنیت و ثبات در افغانستان اتخاذ کرد. نخست در بُعد سیاسی، هدف اصلی امریکا ایجاد دولت قوی مرکزی مشروع، به رهبری شخصی که با ارزش‌های سیاسی غربی هماهنگ باشد. دوم، در بُعد نظامی دور کردن شورشیان باقیمانده و طالبان از صحنه سیاسی افغانستان و در پهلوی آن خلع سلاح جبهه وحدت ملی. و در نهایت بُعد سوم، کمک به افغان‌ها برای داشتن زندگی بهتر بود. سیاست دولت-ملت‌سازی امریکا بیشتر روی کشورسازی متمرکز بود و به ملت که مسئله اصلی در فرایند دولت-ملت‌سازی است تمرکز بیشتر صورت نگرفت. استراتژیست‌های امریکایی در راستای غلبه بر چلنج‌ها و تاثیرگذاری بر جامعه افغانستان، روی دولت‌سازی بیشتر تمرکز کردند. آن‌ها به این باور بودند که نیروهای بین‌المللی نمی‌توانند منظر بمانند تا دولت‌سازی روند طبیعی خود را در افغانستان طی کند. امریکایی‌ها نخبگان افغانستان را تشویق می‌کردند تا ایده‌ها و نظریات خود را با استراتژیست‌های آن‌ها در جهت ایجاد یک دولت موفق در میان بگذارند. تأکید بیش از حد ایالات متحده امریکا بر دولت‌ساز و اولویت دادن آن بر ملت‌سازی، متاثر از دو برداشت اصلی بود که بر تصمیم‌های کاخ سفید تاثیر گذاشت. افغان‌شناسان وابسته به سازمان سیا، عامل نخست تاثیر گذار بر استراتژی ایالات متحده امریکا برای دولت‌سازی در افغانستان بود. مأمورین سیا از زمان حمله

³ Colin Paul

⁴ Richard Hass

شوروی در افغانستان درگیر مسائل افغانستان بودند و همواره چلنج‌های افغانستان را به ایالات متحده گزارش می‌دادند. همچنان محققان غیر افغان که متخصص امور افغانستان بودند، نیز ذهنیت تصمیم‌گیرندگان استراتژیست‌های امریکایی را در باره افغانستان شکل دادند. این‌ها به این باور بودند که خشونت و ناامنی در افغانستان نتیجه فقدان هویت ملی نیست، بلکه نتیجه فقدان یک دولت قوی است. در نهایت عامل دوم تأثیرگذار بر سیاست ایالات متحده، دیدگاه‌های آورگان افغانی مقیم ایالات متحده بود. بسیاری از این‌ها به این باور بودند که اختلافات و درگیری در افغانستان بیشتر ناشی از نفوذ قدرت‌های خارجی است نه اختلافات مذهبی، قومی و زبانی (بلخی، ۱۳۹۹: ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸). ایالات متحده امریکا پول‌های زیادی را صرف ساخت نهادهای دولتی در افغانستان کرد اما نسبت به ملت به عنوان اساس و پایه کار توجه کافی صورت نگرفت. و علاوه بر آن‌ها بدون تکمیل مأموریت خود این کشور را ترک گفت.

نتیجه‌گیری

مطالعه روند دولت‌سازی در افغانستان بعد از توافق نامه بن به وضوح نشان می‌دهد که دو دهه حضور ایالات متحده امریکا در افغانستان و صرف نمودن میلیاردها دلار، روند دولت‌سازی مسیری موفقیت‌آمیزی را طی ننموده است. عوامل مختلف در افغانستان دولت‌سازی را به چلنج کشیده و منجر به ناکامی آن شده است. شکاف‌های قومی-نژادی یکی از مهم‌ترین عواملی است که پروسه دولت‌سازی را به چلنج مواجه نموده است. تفاوت‌های سنتی-فرهنگی و از همه مهمتر سیاست‌گذاری قومی و تقسیم قدرت بر مبنای قوم و نادیده گرفتن افراد شایسته و اهل دانش و تخصص، بسترهای شکل‌گیری یک دولت مدرن و ملی را تخریب نموده و منجر به ناکامی آن شده است.

ناکارمدی رهبران سیاسی، فقر فرهنگی، جغرافیایی ژئوپولیتیک افغانستان که همواره مورد توجه و استعمار قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است، عدم شکل‌گیری هویت ملی، عدم توافق بر سر منافع ملی و تفکرات سنتی و عقب‌مانده از مهم‌ترین عوامل اند که منجر به ناکامی دولت‌سازی مدرن در افغانستان شده اند. از طرف دیگر رقابت‌های هندو پاکستان و دیگر بازیگران منطقه‌ای را در بی‌ثباتی افغانستان نمی‌توان نادیده گرفت. تنش‌ها و اختلافات افغانستان و پاکستان بر سر خط فرضی دیورند و همچنان رقابت هند و پاکستان برای نفوذ در افغانستان، روند دولت‌سازی را با چلنج مواجه کرده است. پاکستان امنیت و ثبات افغانستان را در تقابل با امنیت ملی خود فرض می‌کند و همواره تلاش کرده که افغانستان را از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی وابسته به پاکستان نگهدارد.

در مجموع عوامل که در بالا ذکر شد می‌توان از مهم‌ترین عوامل ناکامی دولت‌سازی مدرن در افغانستان دانست. با توجه به این که دولت-ملت‌سازی مدل امریکایی موفقیت‌چندانی کسب ننموده است، بهتر خواهد بود که از مدل دولت-ملت‌سازی اروپایی نیز استفاده شود. در نظر گرفتن مواردی همچون ترمیم شکاف‌های قومی، تقویت روحیه همبستگی ملی، تربیت نخبگان آگاه و متعهد، توسعه پایدار و سرمایه‌گذاری روی زیرساخت‌های اقتصادی، زمینه‌های لازم را برای بهبود روند دولت‌سازی مدرن در افغانستان فراهم می‌سازد.

ماخذ

1. شکویی، حسین، (۱۳۶۷)، *فلسفه جغرافیا*، انتشارات گیاتاشناسی، تهران.
2. رحیمی، مجیب‌الرحمن، (۱۳۹۸)، *نقدی بر ساختار نظام در افغانستان*، انتشارات عازم، کابل، افغانستان.
3. اندیشمند، اکرام (۱۲۹۲)، *ریشه‌های بحران سیاسی افغانستان*، کابل، انتشارات سعید.
4. دابینز، جیمز (۱۳۹۰)، *ملت‌سازی در افغانستان*، ترجمه عارف سحر، کابل، انتشارات تاک.
5. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، کابل، موسسه تحصیلات عالی خاتم‌النبین (ص).
6. سانچاکی، فاضل، (۱۳۹۹)، *موانع پیدایش حکومت کارآمد در افغانستان از ۲۰۰۱ بعد*، انتشارات کلکین، تهران، ایران.
7. شفیع‌نودر (۱۳۸۳)، *چلنج‌های اساسی دولت‌کرزی: کتاب آسیا (۳) (ویژه افغانستان پس از طالبان)*، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابزار معاصر تهران، تهران.
8. فصیحی، ابولفضل، (۱۳۹۳)، *دولت‌سازی، نقش عوامل فراملی در شکل‌گیری دولت افغانستان*، کابل، انتشارات امیری.
9. بلخی، میرویس (۱۳۹۹)، *ملت‌سازی امریکایی-مقایسه عراق و افغانستان*، کابل، انتشارات امیری.
10. حکمت‌نیا، حسن، ۱۳۸۳، «*افغانستان هارتلند آسیا*»، نشریه پیک نور-علوم انسانی، سال دوم شماره اول، ص ۸۵-۱۰۴.

11. پیشگامی‌فرد، زهرا، ۱۳۸۷، « جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین جهانی »، نشریه علوم جغرافیایی، شماره ۱۱، ج ۸ بهار و تابستان، ص ۹۸-۱۳۲.
12. سردارنیا، خلیل اله و سید مهدی حسینی، ۱۳۹۳، «چلنج‌های اجتماعی دولت سازی مدرن در افغانستان»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۳، ص ۳۷-۶۳.
13. نجف بیگی، رضا، ۱۳۸۵، «فرهنگ و توسعه در کشورهای جهان سوم»، مجله علمی-پژوهشی اقتصاد و مدیریت، شماره ۶۸، صص ۲۵-۳۲.
14. ابطحی، سید مصطفی و سید علی‌اصغر ترابی، ۱۳۹۴، «نقش امریکا در دولت-ملت‌سازی در افغانستان و عراق جدید»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۳۲.
15. عباس زاده مرزبالی، محسن و طالشی کلتی کوثر، «طالبان و بازیابی حاکمیت: جنبش قوی، دولت‌ملت ضعیف»، ۱۴۰۱، فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، سال چهارم، شماره ۱۳.
16. خلیلی، محسن و باهوش فاردقی، محمود، ۱۳۹۴، «ساخت دوگانه دولت‌سازی نوین افغانستان»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره سوم، صص ۶۴۵-۶۴۷.
17. آقاجری، محمد جواد و کریمی، مرتضی، ۱۳۹۴، «نقش بازیگران منطقه‌ای در فرایند دولت‌سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان»، پژوهشنامه روابط بین الملل، شماره ۳۰، صص ۵۷-۱۰۴.
18. فرجی راد، عبدالرضا و همکاران، «بررسی روند دولت-ملت‌سازی در افغانستان و موانع پیش رو»، ۱۳۹۰، دانشنامه، صص ۱۱۳-۱۳۳.
19. عبدخدایی، مجتبی، «دولت مدرن، دولت تمدنی»، ۱۳۹۳، فصلنامه علمی-پژوهشی فلسفه و الاهیات، سال نوزدهم، شماره سوم، صص ۹۷-۱۲۲.
20. امنیان، بهادر و کریمی قهرودی، مانده، «استراتژی و دولت-ملت امریکا در افغانستان»، ۱۳۹۰، فصلنامه علمی-پژوهشی دانش سیاسی، سال چهارم، شماره اول، صص ۶۹-۷۹.
21. یوسف‌زهی، ناصر و مهدی نجف‌زاده، ۱۳۹۷، «تبیین ساختاری دگردیسی احزاب افغانستان از نظام گری به مصالحه»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۳۷، صص ۸۵-۱۴۰.
22. تینوال، محمدشریف و اسلامی، روح اله، ۱۳۹۸، «سیاست گذاری قومیت در افغانستان معاصر»، فصلنامه کاتب، علمی-پژوهشی، شماره ۱۵، صص ۱۷۰-۱۴۴.